



شهر و ز نظری

مرد سرنوشت همیشه به دنبال آشناری است که ترس از دست دادن دارند.

گرامشی

خیلی مواقع از برخی اخبار به‌سادگی رد می‌شویم، درحالی‌که در بطن این خبرها پیش‌بینی‌هایی عجیب نسبت به آینده وجود دارد. یکی از آنها خبر پرفرورم بکی از شهروندان آمریکایی در موزه میامی بود؛ این فرد در زمستان ۲۰۱۴ با حمله به یکی از چیدمان‌های ای‌وی‌وی و شکستن آن، اعتراضش را به سیاست فرهنگی فدرال در قبال هنر غیرآمریکایی اعلام می‌کند و فوراً به وسیله پلیس بازداشت می‌شود. مهاجم که بعدتر معلوم شد ماکسیمو کامینرو، هنرمندی آمریکایی، است در پاسخ به خبرنگاران اعلام کرد: هنر جهانی با نابرابری در تقسیم منابع و امکانات، به عقیم‌شدن فرهنگ آمریکایی منجر شده و موزه‌ها به جای حمایت از هنر، تبدیل به حیاط‌خلوت برنده‌های جهان‌سومی شده‌اند.

تا پیش از این اعتراض نژادگرایانه، کشمکش میان هویت ملی و هویت جهانی غالباً در میان هنرمندان غیرغربی را می‌شد دید؛ آنجایی که هنرمندان جهان‌سومی فرصت رهایی‌بخش جهانی‌شدن را همراه با مخاطرات ضدملی آن می‌پذیرفتند، اما این‌بار برخلاف همیشه، سفیدگرایی لیبرال بود که در برابر اقلیت‌گرایی نمی‌توانست سکوت کند؛ در آن مقطع این بدبینی پرخطرگرانه در حد گزارشی در «آرت‌دبلی» و چند خبر کوتاه در خبرگزاری‌ها باقی ماند؛ اما امروز همان پرفورم آمریکایی به شکل یک مطالبه ملی، ترامپ را از صندوق‌های رای بیرون کشید. درواقع آمریکایی که تا یک دهه قبل جهانی‌شدن را مفهومی بی‌طرف تبلیغ می‌کرد، اکنون با مشارکت فعالانه در فرایند جهانی‌سازی، خود را به عنوان یکی دیگر از قربانیان این پدیده مشاهده می‌کند. کوشش آمریکا برای بازگشت به آمریکای طلایی (پیش از جهانی‌سازی) متوقف‌کردن این ماشین کلان بین‌المللی است. ترامپ با تأکید بر فروپاشی آمریکای طلایی در روند جهانی‌سازی، گسست جهانی‌ملتی را تشریح کرد که حداقل پس از جنگ دوم جهانی در اتحاد ملی و انسجام هویتی بوده است. اما آیا آمریکا می‌تواند نقش چیره خود را مجدداً احیا کند؟ و این بازیافت در معنای بازگشت هژمونیک به عصر طلایی است؟

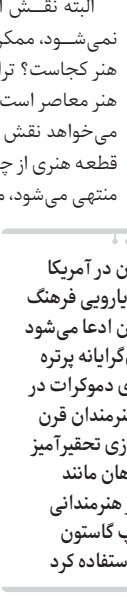
زمانی سوزان سونتاک پس از ۱۱ سپتامبر همه مقامات آمریکایی - به جز شهردار جولیان- را به دروغ‌گویی درباره اقتدار آمریکا متهم کرد و نوشت: «چه کسی شک دارد آمریکا قدرتمند است؟ اما قدرتمندبودن، تمام چیزی نیست که آمریکا باید باشد.»^۱ اما آمریکای طلایی موردنظر کدام آمریکاست؟ آمریکای پس از جنگ دوم جهانی است که در مقام ناجی بین‌المللی ظاهر می‌شود یا آمریکای پس از جنگ سرد که به جهان دوطبلی پایان داده بود؟ منظور از آمریکای طلایی هر کدام که باشد، مؤید این واقعیت است که دوران استیلاي آمریکایی به پایان رسیده و جهانی‌شدن به مرحله جدیدی از هویت‌یابی وارد شده؛ به عصری که جهانی‌سازی عرصه همکاری و تحمل است تا میدان سیطره فرهنگی؛ قالبی که نوسازی فرهنگی را به عنوان منطق جهانی‌شدن معرفی می‌کند تا به واسطه پیوندهای ناکسستی‌ای که از این نوسازی منتج می‌شود به نظم و ثبات پایدار برسد؛ پیوندی که بین‌المللی‌شدن در آن بیش از غلبه یک نظام مدولار خطی است. ظهور ترامپ پرشش‌های این‌چنینی متعددی را پیش‌روی اندیشه‌ها در معاصر قرار داده است؛ پرسش‌هایی که پاسخ آنها را زمان مشخص می‌کند اما تصحیح نگاه به مفاهیم، لزوماً به پاسخ به پرسش‌ها وابسته نمی‌ماند؛ برای مثال، اگر آمریکا بانی و مروج نظم نوین جهانی است، پس چرا در انتخاب این فرد به آنچه امپریالیسم جهانی‌سازی می‌گویند، پشت پا می‌زنند؟ و چگونه است برخلاف عموم نظریه‌پردازان چپ، آمریکا در چرخش تاریخی‌ی بی‌بازار آزاد و مقاومت در برابر پیامدهای مخرب آن، روش دوم را برمی‌گزیند؟ البته بنیان‌گذاران جهانی‌سازی در دهه ۸۰ در تبیین جهانی‌سازی پیش‌بینی کرده بودند گردگسیسی تدریجی لیبرال‌دموکراسی و تغییر ارزش‌ها در آن اجتماع‌پانزیر است و در نهایت به دگرگونی نظام‌های بین‌المللسی منجر می‌شود. ولی قبل از ادامه بحث به این مسئله بپردازیم که جهانی‌شدن

ترامپولیسم و پروستریکای فرهنگ



حسین نجفید، نمایان‌ریس‌جمهوریونون، ۱۷۰ در ۱۴۰، رنگ‌روغن و اکریلیک روی بوم

هنر چه اهداف و مقاصد ایدئولوژیکی را پی جویی کرده است؟ حداقل می‌دانیم تا امروز جهانی‌شدن در هنر بیش از آنکه ضرورتی برای به‌رسمیت‌شناختن اقلیت‌ها در هنر به حساب آید یا عرصه‌ای برای مشاهده‌گری تجربه‌های معاصر غیرغربی در تاریخ هنر باشد؛^۲ پرسشی انگلوآمریکن درباره چیستی هنر است. جست‌وجوی همین چیستی است که اعتقاد به کثرت را مبنای درک جهانی قرار داده، به قول آنا آرتن «مسائل خصوصی ذاتا جمع‌گزینند و آنچه عمومیت از بستر آنها برمی‌خیزد، به اجبار به رهایی^۳ و تنوع نیازمندند». و چه جغرافیایی برای چنین تجربه‌ای بهتر از آمریکا؟ اگر حتی به اجمال آثار هنری دو دهه گذشته هنر معاصر جهان را مرور کرده باشید، نقش عاملیت مستمر عناصر آمریکایی فرهنگ در پایین‌ترین حد خود - پس از جنگ سرد - قرار دارد. زمینه‌های عینی و فکری این مداری فرهنگ در قالب ژئوکالچس^۴ به بالاترین حد از خود رسیده، تا جایی که ارجاعات هنر اقلیت همه حوزه‌های فرهنگی غرب را قبضه کرده‌اند؛ ظهور ترامپ محصول تدافعی چنین دورانی است؛ کثرت و تعددی که ناخواسته مسئله نام‌خوانی را فراتر از یک ژست به عنوان یک ضرورت



ژئوپلیتیک طرح می‌کند؛ سؤال اینجاست آیا می‌شود آینده را بدون چنین تنوعی مشاهده کرد؟ و اساساً رسانه‌ها و شبکه‌های پیچیده اطلاع‌رسانی امکان چنین تعمق و مذاقه درون‌گرایانه‌ای را به آمریکا می‌دهند؟ آیا آگاهی جهانی و تغییر تلقی نسبت به کیفیت و هنجار را می‌شود با یک ایده سیاسی نادیده گرفت و تاریخ هنرهای تک‌قومی را دوباره احیا کرد و دست به تفکیک ملیتی و جنسیتی زد؟!

تصور هنر بدون دامنه و تراکم بصری فعلی - آن - شبیه ایده ترامپ درخصوص دی‌ورای به دور آمریکاست، آیا می‌شود به دور آمریکا دیوار کشید تا از رنگارنگ‌شدن بیشتر آن جلوگیری کرد؟ و اگر حتی تحقق این‌ بلوف، عملی باشد، چین تک‌رنگ (مونوتن) چه جایگاهی در ساخت دنیاهای پیش‌رو بازی خواهد کرد؟!

جمهوری خواهان در آمریکا سابقه خوبی در رویارویی فرهنگ نداشته‌اند. برای این ادعا می‌شود

مطالبه شده باشند، باز هم تبدیل‌شدن یک ایده ملی به مطالبه جهانی، مسیر پیچیده‌ای را طی می‌کند. درضمن اگر مردم آمریکا با رای به ترامپ می‌توانند اعتراض خودشان به جهانی‌شدن را اعلام کنند، طبیعی است نمی‌توانند چرخ کارخانجات چین، کره و ترکیه را از کار بپندازند یا به توسعه هندی و برزیلی افسار ببندند یا موزه‌های بین‌المللی را وا دارند بسترهای چندملیتی هنر معاصر را تصفیه نژادی و جنسیتی و عقیدتی کنند. علاوه بر اینکه پیوندهای فرهنگی و اقتصادی در عصر جهانی‌سازی آجتپان آپارتاید فرهنگی، بیشتر به یک کم‌دی شباهت دارد. علاوه بر اینکه نوآمریکایی‌سازی، حتی اگر برساخته جهانی‌سازی نباشد، باز هم بازتولید چنین اندیشه‌ای هست؛ درست شبیه این تناقض که هرچند داعش و طالبان و این قبیل پدیده‌ها زاییده بیداری جهانی‌سازی هستند، اما خطر بزرگی برای جهانی‌سازی نیز به حساب می‌آیند و طبیعتاً درون‌گرایی ملی جوامعی مانند آمریکا و بریتانیا نمی‌توانند نسبت به تهدید جهانی آنها بومی عمل کند.

در دنیای هنر هم چنین مصادیقی وجود دارد؛ ممکن است بومی‌اندیشی به عنوان آلترناتیوی برای هنر جهانی وجود داشته باشد، اما درنهایت مسئولیت‌ها، سالانه‌ها، فرها، بی‌نیاه‌ها و حراج‌های هنری به عنوان نهادهای لایفگی از دستاوردها قرن جدید، به حیات مادی و معنوی خود ادامه خواهند داد. این مسئله را نباید از نظر دور داشت که تحکیم نهادهای اقتصادی، گسترش شبکه‌های هنری در موضع بستر و پرانکدگی جغرافیایی هنر،^۵ از مهم‌ترین خاصه‌های جهانی‌سازی و به قول مایکل آرچر دوران «پست‌مدیوم» است.

آرتور دانتو بر این باور بود برای رسیدن به استنباطی دقیق و در نتیجه تعریف از هنر می‌بایست، میان هستی‌شناسی هنر و معرفت‌شناسی آن تمایز قائل شد. این قانون جداسازی - هستی‌شناسی از معرفت‌شناسی - در دیگر حوزه‌ها نیز کاربرد دارد. همچنان‌که لسلی اسکلیپر درباره آرمان قرن پیش‌رو و تفکیک ایده جهانی‌شدن و جهانی‌سازی از همین فرمول چاندیشی استفاده می‌کند.

او جهانی و بین‌المللی‌شدن را در مقابل مفهوم جهانی‌سازی قرار می‌دهد و درنهایت پیش‌بینی می‌کند جهانی‌سازی اجتماعی، بهترین جایگزین برای جهانی‌سازی اقتصادی است. میل به جداکردن جهانی‌سازی و جهانی‌شدن از عقل انتقادی چپ ناشی می‌شود؛ مفهومی که می‌خواهد جهانی‌سازی را تعینی از دوران نو استعماری ببیند و آن را مشمول مسئله سلطه کند. سلطه‌ای که اقتصاددانانی مانند هربرت شیرلر از آن تحت عنوان امپریالیسم فرهنگی و تسخیر دنیاهای فیزی به وسیله سرمایه‌داری سخن گفته‌اند؛ ولی آیا مخالفت ترامپ با جهانی‌سازی چنین خاستگاهی دارد؟! امروز فلسفه هنر معاصر در بالاترایی از ساخته‌های خوش‌ساخت و کالاهای لوکس (در مقام هنر) غرق شده اما آیا سوسیالیسم ترامپی (ترامپولیسم) معاصر امکان خشکاندن چنین پدیده‌هایی را خواهد داشت؟ ترامپولیسمی که می‌دانیم از پشتوانه چپ سنتی خود حداقل در بخش تئوریک هم برخوردار نیست؛ ترامپولیسمی که به ما این هشدار ایگلنتوی را گوشزد می‌کند اندیشه چپ از دل بلندپروازی معنوی راست بیرون می‌آید و ... و اما سخن آخر؛ میشل فوکو در کتاب این یک چپ نیست، درباره بافتار نشانه‌ای و پیوند ناکسستی آن با جنبه‌های دیداری اثر هنری حرف می‌زند و ماگریت را بهانه مناسبی برای این ادعا معرفی می‌کند، اما در این اظهارنظر فراموش می‌کند تعارض این ایده با مارسل دوشان را بازبینی کند؛ به اعتقاد من، ترامپ تعین دوشانی چنین تناقضی است، او چیزی نیست که به تصویر کشیده شده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- درعین‌حال، سوزان سانتاگ، رضا فرنام، نشر ثالث، ۱۳۹۳، صفحه ۱۳۷

۲- آن‌طور که امثال لوسوی اسمیت به آن معتقدند، شعر تعطیل نیست؛ ولی تعطیل

هست! به‌طور جعبیه... ما سر رجوع نشود به کتاب جهانی‌شدن و هنر جدید، ترجمه علیرضا سمیع‌آذر نشر نظر، چاپ پنجم - ۱۳۸۸

۳- liberation آشنایی داشته باشید، با تحلیلگران سیاسی هم‌نظر خواهید بود که این قبیل تصمیم‌های ملی و امیال ناسیونالیستی آن‌قدر از قدرت و نفوذ برخوردار نیستند که بتوانند قنار جهانی‌شدن را از ریل خارج کنند.

حتی اگر قبول کنیم چنین خواسته‌ای (نه بزرگ به جهانی‌شدن) از طرف مردم بریتانیا یا ایالات متحده

ترجمه کتایون یوسفی، صفحه ۲۲۵

یادداشت

سه غر آمد به جانم هر سه یک‌بار!!



بابک چمن‌آرا

غُر یکم:

من دوستی دارم که بچه‌مدرسه‌ای داره و این چندروزش که مدارس ابتدایی تعطیل بود، به این شکل سیری شد: روز اول بچه‌رو برد خونه مادر و پدرش؛ روز دوم بچه‌رو برد خونه مادر و پدر همسرش؛ روز چهارم... دوست دیگه‌ای دارم که در همین ایام، هرروز صبح زود بچه‌رو از منزل خودش که سمت میرداماد بود، می‌برد اکباتان، منزل مادر و پدرش و عصر می‌رفت دنبالش... این یعنی اینکه این تعطیلیه نصفه مدارس، نه کمک به بچه کرد، نه به ترافیک!!

غُر دوم:

حالا داشته باشید که روز ۲۷ آبان، روز کتاب‌گردی اعلام شده... چه کسی اعلام کرده؟ بگذریم... در اینکه کتاب‌گردی و حمایت از کتاب و مطالعه و کتاب‌فروشی عالی‌ه هیچ‌کس شک نداره... حتی باید بیشتر از یک روز در سال باشه... ولی... ولی اگر جامعه فرهنگی‌رو افراد باهوش و مسئول تشکیل میدن، باید بدونن که این کتاب‌گردی شهر میشه که ظاهراً برای سلامتی خود افراد نامناسبه؛ اگر هم کسی به سلامتش اهمیت بده که خب این کتاب‌گردی از رونق میفته؛ و از طرفی بسیاری از علاقه‌مندان که در بین اونا خیل انبوهی از مسئولان شهر هستن، در این ایام در سفر زارتی کربلا هستن؛ به نظر من در شرایط فعلی می‌شد این تاریخ‌رو جابه‌جا کرد که هم آسیب کمتری به سلامت مردم برسه و هم دوستانی که پُر حضور را دادند و در سفر هستن، بتوانن در این حرکت عمومی شرکت کنند... البته که این کتاب‌گردی در سال گذشته فقط‌فقط برای چند کتاب‌فروشی و شهرکتاب فایده داشت و اکثر کتاب‌فروشی‌های سطح شهر فقط «هنر سوخته» نصیبشون شد و مسئولان و هنرمندان فقط جاهایی رفتند که دیده بشن و مردم هم دیدن آدم‌معروف‌هارو به اصل داستان ترجیح دادند...

غُر سوم:

حالا کار ما؛ به سؤال جدی: آلودگی هوا برای همه خطرناکه یه برای بعضیا خطرناکه یا برای بعضیا خطرناک‌تره!!!؟

ببینید، تمام این هفته‌رو اودم سر کار؛ همه کاره‌کاری بتهوون‌رو هم شنودیم سر کار...

به‌سری از آدم‌ها از خونه‌هاشون اومدن بیرون و زندگی عادی دارن؛ یه‌سری هم نیومدن ییا فقط برای کارهای عاجل اومدن و زود برگشتن توی خونه...

شهر تعطیل نیست؛ ولی تعطیل هست! یه‌جور جعبیه... ما سر کار هستیم؛ ولی کار نمی‌کنیم... فتوکپی و آجیل‌فروشی و تعمیرگاه همسایون هم همین‌جورین... احتمالاً کتاب‌فروشی‌های گرمخان هم همین وضعیتون دارن... خب ما با سر کار اومدنمون داریم به آلودگی کمک می‌کنیم؟ یا کمک نمی‌کنیم؟ آلودگی داره به ما آسیب می‌زنه؟ یا نمی‌زنه؟!

تشکیلاتی که تشخیص میدن هوا آلوده است و باید فلان گروه سنی از خونه بیان بیرون و نیان؛ در لحظه متوجه وضعیت میشن یا میتونن برای چند روز آینده هم پیش‌بینی کنن؟؟؟ قطعاً میتونن!! پس چرا با جان و اعصاب مردم بازی می‌کنن؟؟؟! قشک دوروز، سر روز‌رو تعطیل کنند؛ همه در خطر هستن... ترد هم کم میشه و حتماً به این وضع آلودگی کمک می‌کنه... کاسب و کارمند و دبیرستانی و پرستار هم تکلیف خودشون‌رو می‌دونن... و... و یه‌عالمه حرف گفته‌نشده؛ برسه به گوش اونکه باید برسه!

ادامه از صفحه ۱۰

ماندگارشدن در بازیگری سخت است

۴ تدوین کار مشکل دارد. چرا همه‌چیز کوتاه شده است؟ یا وجود بازی شما و آقای گلزار که خوب بوده. اما خیلی چیزها مهم است یا زن فیلم را بیشتر از اینکه او را درک کنم، تهی‌مغز به نظر می‌رسد؟

من تهی از مغز تفسیر نمی‌کنم. در فیلم نقشی است که بخش عمده‌ای از آن را نمی‌بینید و کارگردان به سلیقه شخصی‌اش حذف کرده و ربطی به سانسور ندارد. تأثیرگذارترین جای بازی شخصیت میترا (آیدا کبخایی) که شما با او همذات‌پنداری می‌کنید را کارگردان به سلیقه شخصی درآورده. در صحنه میهمانی آخر کار جایی است که این خانم یک جوک بسیار معنادار با حالت هیستریک تعریف می‌کند و شما دلتان به حالش می‌سوزد.

۴ کارگردان باید گرافیک فیزیک یک بازیگر را در نظر گیرد و نماهای بدی از خانم کبخایی گرفته شده!

در کارهایی که بازیگردانی کردم این‌قدر غصه و جوش نخوردم. ۴ پس چرا به این کار ادامه دادید و حالا از آن دفاع می‌کنید؟

کار درعین‌حال که نقاط ضعف دارد اما نقاط قوت بسیاری دارد. حداقل اینکه بار نوشتاری و روشنفکری دارد. زمانی که بدون نگاه کارگردانی، دیالوگ را بشنوید، اگر آدم باهوشی باشید متوجه می‌شوید اثر تأثیرگذار است و با ذهن شما بازی می‌کند. هنوز معتقدم فیلم با همه ضعف‌هایی که دارد، در ۲۰ دقیقه آخر فیلم تأثیرگذار است. در چند سینمای مختلف دیدم که مردم در پایان فیلم سکوت کرده و به فیلم نگاه می‌کنند. به‌هرحال نقاط دفاع هم دارد.

۴ فیلم مدام در اوج و فرود است. مثلاً در پایان اول فیلم بازی‌ای از شما دیدم که در ادامه دیده نمی‌شود و شما را یک فرد لوده و باری به هر جهت می‌بینم.

اولین وزن تئاتر این کار را با مهدی پاکدل، رویا دعوتی و من اجرا کردیم. یک شب جماعت خانم شه‌میهنستی آمدند و جلوی در یک ساعت با محمد یعقوبی بحث می‌کردند و اعتراض داشتند. اکثر این اتفاق می‌افتد. اما من می‌گویم این نگاه درست نیست.

۴ در نهایت این فیلم نشان می‌دهد که ضدزن است. چون از ذهن انجم‌ایافته مردانه روایت می‌شود. چرا؟

این‌طور نیست. به هیچ‌وجه این کار ضدزن نیست. لایه رویی کار، ضدزن است؛ زنی که غر می‌زند و همسرش به سراغ زن دیگری می‌رود. اما به بطن آن نگاه کنید. یکی از مهم‌ترین بخش‌های کار که اصلاً فیلم‌بردار نشد که آرش (محمدرضا گلزار) راجع به دعای داریوش و فلسفه «خشکسالی و دروغ» مونولوگی طولانی می‌گوید. می‌بینید دروغ عنصری است که بنیان خانواده را هم از می‌باشد. در این اثر که چهار شخصیت اصلی دارد تنها کسی که بسیار عالی دروغ می‌گوید و شما با او همذات‌پنداری می‌کنید و حق را به او می‌دهید شخصیت امید است که کارش وکالت و قضاوت است. اما خودش به‌شدت پنهان‌کاری می‌کند و دروغ می‌گوید اما شخصیت زن راوسات با همسرش زندگی می‌کند اما به خانه دوست همسرش (آرش) می‌رود و می‌خواهد آنجا بماند که همسرش تصور کند او خیانت می‌کند اما آرش این کار را قبول نمی‌کند.

۴ زن‌های این فیلم همه خمیده‌اند و مردها اعتمادبه‌نفسی دارند که انگار ازلی و ابدی است. مردها وقتی کنار هم هستند خیلی حالشان خوب است اما وقتی زن وارد می‌شود...

این مثال را از خیلی خانم‌ها شنیده‌ام. معمولاً دعوا و اختلاف در جمع زنانه بیشتر از جمع مردانه پیش می‌آید. در لایه رویی جامعه هم این است که می‌گویند «خاله زنگ‌باری دربار!».

۴ اگر در مردها کمتر اختلاف می‌بینید به‌خاطر این است که همیشه به خودشان حق می‌دهند. به قول آقای بیضایی ممکن است مردها رئیس خانواده باشند اما زن‌ها مرکزیت یک خانواده را عهده‌دارند. زن‌ها در این فیلم جست‌وجوگر هستند. این تزلزل به یک امنیت فکری نرسیده‌ام اما مردها با دروغی که امید می‌گوید و موقعیتی که دارند زن را سرکار می‌گذارند. پس «خشکسالی و دروغ» انعکاسی از جامعه مدرسالار است و نقد جامعه مدرسالار است.

من قبول ندارم. چون شما برشی از یک زمان را می‌بینید که یک واحد انسان به نام مرد به زن خیانت می‌کند. چرا زن جوینده و پرسرگرم هم چون مرد پنهان‌کاری می‌کند. مرد است که خیانت می‌کند. یاد است سالی که این تئاتر اجرا شد یکی از عوامل وقت مرکز هنرهای نمایشی گفت این کار خطرناکی است و جلوی تئاتر را گرفته بودند. چون شما کاری کرده‌اید که همر من می‌گوید تو هم ممکن است این کار را انجام دهی. این‌قدر واقعی است که خیلی خانم‌ها اعتراض می‌کنند.

۴ مشکلی که در فیلم «خشکسالی و دروغ» وجود دارد این است که این فیلم به مردها حق می‌دهد و دست آخر آنچه زن را نجات می‌دهد تنها زایش اوست. من با این نگاه مشکل دارم.

من می‌گویم این برداشت شماسنت. من این‌طور می‌بینم که بسیار تصویر واقعی نشان داده می‌شود.

۴ بازی‌های شما و آقای گلزار آن‌قدر خوب بود که احساس می‌کردم قبلاً ما هم بازی کرده‌ایم. جطور این بازی‌ها شکل گرفت؟

با آقای گلزار قبلاً تمرین کرده و دودارود همدیگر را می‌شناختم. ایشان برای من خیلی احترام قائل بود و من هم همیشه گفته‌ام این نقش را با مهدی پاکدل، پیمان معادی، احمد مهرانفر و رضا گلزار تجربه کرده‌ام. هر کدامشان در زوایایی بهتر بودند. همه‌شان به شیوه خودشان نقش را بازی می‌کردند اما به نظرم مهدی پاکدل درست‌تر

به نقش می‌نخست. به این دلیل که محمد یعقوبی این دو نقش را اساساً برای من و مهدی نوشت بود. خیلی خوشحال بودم که در کنار استار سینمای ایران مثل آقای گلزار بازی می‌کنم. آقای گلزار خیلی برای تمرین وقت گذاشت. روز فیلم‌برداری هم مدام با هم اتود می‌زدیم.

۴ به نظرتان آقای گلزار بازیگر خوبی خواهد شد؟

من تخصصم بازیگری است و بازی را خیلی خوب می‌شناسم. در تاتر هم بازیگر خیلی خوبی بودم. تعریفم درباره آقای گلزار این است که ایشان سینما و قواعدش را در بازیگری بسیار خوب می‌شناسد. قاپ‌ها و مدیوم را خیلی خوب می‌شناسد.

۴ به نظرم شناخت شما از کم‌دی در «غلشن‌ها» به دردتان خورد. من کم‌دی را خیلی دوست دارم و خیلی هم کار کرده‌ام. غلشن‌ها کم‌دی‌اش با این جنس فرق می‌کرد که برگرفته از سبک معروف ایتالیا به اسم کم‌دی دلارته است که به بازی ما شباهت‌های زیادی دارند که در واقع ایرانیزه شده بود.

۴ «خشکسالی و دروغ» با همه ضعف‌هایی که دارد در سینمای امروز

ما حرف برای گفتن دارد. به نظرم مخاطب این فیلم دست خالی از سینما بیرون نمی‌رود. کسی که تخصصش سینما باشد ضعف‌های بسیاری در فیلم خواهد دید اما در حیطه نگارش و مفهوم، فیلمی است که درخرو تأمل و تفکر است. در جامعه سینمایی که ۹۰ درصد فیلم‌هایی که ساخته می‌شوند، تهی هستند این فیلم حرفی برای گفتن دارد و می‌توان درباره‌اش بحث کرد.

شرق: حسین راغفر، اقتصاددان و استاد دانشگاه

که میهمان ویژه نمایش «ابوبکر محمدی، فاطمه محمدی» بود، پرداختن به نگاه انسانی اثر در زمینه موضوعی اختلافات مذهبی را مورد تجلیل قرار داد. به گزارش روابط‌عمومی نمایش، این اقتصاددان شناخته‌شده کشور درباره طرح مسئله تفاوت‌های مذهبی در نمایش «ابوبکر محمدی، فاطمه محمدی» گفت: به نظر من طرح این مسئله خیلی مهم بود و من تماماً در حین اجرا به این مسئله فکر می‌کردم که احیاناً واکنش‌ها نسبت به این موضوعی که نمایش به آن پرداخته، چگونه خواهد بود. البته در اینکه تلاش کردند منادی یک نوع نزدیکی

دیدگاه حسین راغفر درباره یک نمایش

باشند و اینکه اختلافاتی که وجود دارد یک جور جهت‌گیری‌های سیاسی است، به نظرم خیلی مثبت و درخور تأمل است چون درواقع نکته مهم این است که ما انسان هستیم و این اختلافات در جامعه‌ای که ارزش‌های انسانی و اخلاقی باید در آن مورد توجه قرار بگیرند، فقط می‌توانند مسئله‌ساز باشند. او ادامه داد: به نظرم پرداختن به مسائل اجتماعی مثل همین اختلافات مذهبی به‌نمایش‌گذاشتن آنها از سوی هنر زنده‌ای



مثل تئاتر باعث می‌شود این مسائل از حالت نهان و پنهان خود خارج شده و کمک کند تا جامعه خودش را بهتر بشناسد، طرح سؤال کند و برای حل آن راه‌حالی بیابدیشد. طرح درست این مسائل با شجاعت و صداقت بسیار لازم است چون اینها مسائلی است که به جامعه آسیب خواهد زد، به‌گونه‌ای که در کشور عراق شاهد بودیم بسیاری از افراد شیعه و اهل‌سنت که با هم ازدواج کردند و بعدها دچار مشکلات عجیب‌وغریب شدند و حتی قتل و کشتارهای بی‌رحمانه‌ای که رخ